

تحلیل مفهومی شایستگی و نقش شایستگی اخلاقی در فرزندپروری

افراسیاب صادقی^۱، سید جلال هاشمی^۲، سید منصور مسعود^۳، صفایی مقدم^۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۱۲

تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۳/۲۴

چکیده

تربیت فرزند یک اصل مهم و اساسی در زندگی است و از وظایف کلیدی پدر و مادر به شمار می‌رود؛ اما این وظیفه مهم و رسالت مهم بنیادین برای والدین مستلزم کسب شایستگی اخلاقی لازم برای فرایند تربیت است تا پس از کسب شایستگی اخلاقی نمود آن در رفتار اخلاقی والدین دیده شود. به همین منظور لازم است که والد در ابتدا شناخت صحیحی از شایستگی و شایستگی اخلاقی داشته باشد تا ضمن کسب دانش نظری و تحلیل مسائل مرتبط با شایستگی بتواند به سمت رفتار شایسته اخلاقی پیش برود. در این پژوهش ما یک تعریف برای شایستگی اخلاقی پیشنهاد دادیم که به گونه‌ای عام تدوین گردیده تا امکان استفاده از آن در زمان‌های مختلف، با رفتارهای مختلف و برای اهداف مختلف فراهم آید. معنای اصطلاح شایستگی اخلاقی نیز در یک چهارچوب مفهومی عملیاتی‌سازی گردید که هم از پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه شایستگی و از پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه اخلاق، والدگری و تعلیم و تربیت بهره می‌گیرد و نگاهی نیز به سودمند بودن در حوزه پژوهش و عمل دارد. ضمن اینکه بر این اعتقادیم که برنامه کسب شایستگی اخلاقی در تربیت فرزند بایستی مبتنی بر رشد همه‌جانبه یا رشد کل شخصیت والدین باشند و مدت‌زمان برنامه‌ها

۱. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)

sadeghi.afraasiab@yahoo.com

۲. استادیار فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران

۳. دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران

۴. استاد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران

به نحوی برنامه ریزی شود که دائماً پدر و مادر را به وظایف والدگری و شایستگی‌های اخلاقی موردنیاز برای ایشان آگاه نماید.

واژگان کلیدی: شایستگی، شایستگی اخلاقی، تربیت فرزند، رفتار اخلاقی.

مقدمه

خانواده یکی از نهادهای اجتماعی نخستین و از نظام‌های اولیه جوامع بشری است که در اشکال مختلف در هر جامعه‌ای یافت می‌شود و با وجود تحولات اساسی، همچنان اهداف و کارکردهای بنیادین خود را داراست. خانواده مناسب‌ترین نظام برای تأمین نیازهای مادی، روانی و معنوی بشر بوده و بهترین بستر را برای تأمین امنیت و آرامش روانی اعضا، آموزش و پرورش نسل جدید و اجتماعی کردن فرزندان و برآورده ساختن نیازهای عاطفی افراد فراهم نموده است (بهروان، ۱۳۸۴). آنچه در این میان بسیار اهمیت دارد و باید پدر و مادر نسبت به آن توجه ویژه داشته باشند کسب شایستگی اخلاقی برای تربیت فرزند است. در همین راستا توجه به آشنایی پدر و مادرها با ضرورت‌ها و مبانی تربیت می‌تواند زمینه استنباط بسیاری از شایستگی‌های عمومی و اخلاقی والدگری را فراهم کند. شناخت مقوله شایستگی و شایستگی اخلاقی، اصول و مبانی آن را می‌توان از ضرورت‌های والدگری برشمرد.

یکی از کارکردهای مهم خانواده، تربیت اعضای جدید و فرزند پروری است. در این راستا ارنست برگس (۱۹۶۶) معتقد است مهم‌ترین کارکرد خانواده، پرورش و حفظ شخصیت اعضای آن است. به عقیده وی خانواده به منزله شخصیت‌های متعامل است که مهم‌ترین وظیفه آن افزایش محبت بین زن و شوهر و پرورش شخصیت فرزندان است. در صورت فقدان فرزند، ایجاد محبت بین زن و شوهر و تقویت مبانی آن از مهم‌ترین وظایف است. باتامور (۱۹۶۵) نیز برای نظام خانواده زن و شوهری چهار کارکرد عمده مطرح می‌کند: کارکرد جنسی، اقتصادی، تولیدمثل و کارکرد تعلیم و تربیت. از نظر هلر و میلر (۱۹۹۹)، فرزندپروری خوب کاری دشوار، اما رضایت‌بخش است. والدین همیشه مقتدر، سهل‌گیر و استبدادی نیستند و تمایل دارند بیشتر از یک شیوه استفاده کنند (برجعی، ۱۳۷۸). الگوی تعامل با تک‌تک فرزندان و جوی که به وسیله شیوه‌های فرزندپروری در خانه ایجاد می‌شود، می‌تواند ویژگی‌های ذاتی کودکان را تضعیف یا

تقویت کند. همچنین، آنچه والدین به وسیله الگوهای خود در مورد ارزش‌های اخلاقی و مذهبی به فرزندان آموزش می‌دهند، کمک می‌کند تا آنها حتی در برابر تمایلات زیستی یا تأثیرات همسالان انتخاب عاقلانه داشته باشند. درنهایت، والدین می‌توانند با فراهم آوردن فرصت‌هایی که محاسن فردی کودکان را تقویت می‌کند در شخصیت کودک تفاوت ایجاد کنند.

پژوهش حاضر به تبیین شایستگی اخلاقی متمرکز شده است که پدر و مادرها در صورت شناخت صحیح آن به‌سوی آن قدم برمی‌دارند و قطعاً تأثیر آن را در تربیت فرزندان خود ملاحظه خواهند کرد. شایستگی اخلاقی را می‌توان به‌عنوان توانایی یا ظرفیت افراد در شناسایی احساسات خود به‌گونه‌ای که بر آنچه در یک موقعیت معین خوب یا بد تلقی می‌شود و سپس تأمل بر این احساسات، تصمیم‌گیری و عمل به روش‌هایی که بیشترین سطح منفعت (فواید) را برای دیگران (مثلاً فرزندان) دربر داشته باشد تعریف نمود. با توجه به این تعریف، شایستگی اخلاقی را می‌توان ترکیبی از سه بُعد تلقی نمود: ۱) ادراک اخلاقی به‌عنوان یک بُعد عاطفی مستلزم آگاهی فرد از ارزش‌ها و بیان آن ارزش‌ها در پیام‌های ارتباطی روشن درباره همان ارزش‌ها است؛ مثلاً در خانواده و در تعامل با فرزندان ۲) قضاوت اخلاقی به‌عنوان یک بُعد شناختی مستلزم انتخاب یک ارزش نسبت به ارزش دیگر توسط فرد بر پایه استدلال منطقی و تفکر انتقادی است، مثلاً در موقعیت‌های یادگیری در خانواده ۳) رفتار اخلاقی به‌عنوان یک بُعد رفتاری مستلزم اعمال ارزش‌ها بر کنش توسط فرد به‌واسطه تمایل به کسب تأیید عمومی به خاطر آن انتخاب و تکرار باثبات همان انتخاب است. مثلاً عاملیت اخلاقی در فرایندها خانواده (جورمسی^۱ و همکاران، ۲۰۰۵).

مدل سه‌بعدی فوق یادآور نظریات سقراط، افلاطون و ارسطو در باب نقش شناخت، عاطفه و اراده در فضیلت‌مندی است؛ برای این که عملی فضیلت‌مند روی دهد و واجد ویژگی اخلاقی و شایستگی باشد، فلاسفه سه‌گانه یونان باستان یعنی سقراط، افلاطون و ارسطو نظریاتی ارائه داده‌اند. مطابق نظریه سقراط دانش و معرفت عامل کسب فضیلت هستند، افلاطون عامل احساس و عاطفه را به آن افزود و ارسطو نیز بر عامل اراده در قالب تمرین و عمل تأکید کرد (صفایی‌مقدم، ۱۳۷۸).

1. Jurmsory

شایستگی اخلاقی در فرزند پروری را می‌توان به صورت مقدماتی زیرمجموعه شایستگی‌های عمومی والدگری و در ابعاد زیر مورد توجه قرار داد: (۱) شایستگی عمومی: توانایی تنظیم امور خانه و خانواده و نوع و کیفیت روابط با دوستان و همسایگان، توجه و تأکید بر برخی از اصول مهم و زندگی ساز، (۲) شایستگی اقتصادی: شایستگی والدین - و خصوصاً مرد خانواده - در داشتن شغل و درآمد جهت تأمین ضروریات زندگی خانوادگی و همسررداری، تأمین تغذیه، سلامت و حفاظت از حیات کودک در خانواده و (۳) شایستگی اخلاقی: توانایی والدین برای زندگی به گونه‌ای سازگار با یک مقررات اخلاقی شخصی و مسئولیت‌های نقش والدگری؛ هدایت و ارشاد و آموزش خانواده. در بخش مفاهیم، لازم است شناخت دقیقی در مورد شایستگی، شایستگی اخلاقی و آنچه با این دو مفهوم کلیدی ارتباط دارد به دست آوریم.

آشنایی با مفاهیم: هوش اخلاقی به توانایی به‌کارگیری اصول اخلاقی در رابطه با اهداف، ارزش‌ها و کنش‌ها اطلاق می‌شود؛ اما هوش اخلاقی از پتانسیل کمک به بهبود درک یادگیری و رفتار قابل قبول به لحاظ فرهنگی برخوردار است. هوش اخلاقی در مقایسه با مفاهیم هوش شناختی، هیجانی و اجتماعی که به خوبی جا افتاده‌اند، مفهومی تازه‌تر است و کمتر مورد بررسی قرار گرفته است (کولز، ۱۹۷۷؛ هاس، ۱۹۹۸ و کلارکن، ۲۰۰۹). لئیک و کیل (۲۰۰۵) هوش اخلاقی را به‌عنوان «توانایی روانی تعیین این مسئله که چگونه بایستی اصول جهان‌شمول انسانی - همچون اصول تجسم‌یافته در "قاعده طلایی -" را می‌توان در رابطه با ارزش‌ها، اهداف و کنش‌های شخصی به کار برد» تعریف نمودند. سازه هوش اخلاقی آن‌ها متشکل از چهار شایستگی مرتبط با درستی، سه شایستگی مرتبط به مسئولیت، دو شایستگی مرتبط با بخشش و یک شایستگی مرتبط با دلسوزی بود. مسلماً در مسئولیت والدگری نقش هوش اخلاقی را می‌توان پایه‌ای برای شایستگی اخلاقی و بالطبع رفتار اخلاقی در فرزند پروری برشمرد.

رفتار اخلاقی نتیجه حداقل چهار فرایند است:

(۱) شناسایی یک موقعیت به‌عنوان مسئله اخلاقی (۲) پی بردن به این مسئله که فرد چه کاری بایست در رابطه با آن موقعیت انجام دهد و ارزیابی برنامه‌های کنش ممکن (۳) ارزیابی این مسئله که راه‌های مختلف کنش چگونه در خدمت ارزش‌های اخلاقی و

غیراخلاقی قرار می‌گیرند و تعیین اینکه کدام کنش بایستی انجام شود (۴) اجرای برنامه کنش (رست، ۱۹۸۳).

در فرایند تربیت با توجه به نقش و مسئولیت انسانی والد دائماً با رفتار اخلاقی مواجه است و مدام باید بر اساس اصول فوق تصمیم بگیرد، پس شناخت فرایندهای رفتار اخلاقی بسیار مهم و تأثیرگذار است. برای ارزیابی مفهوم شایستگی اخلاقی فرد بایستی بداند که اصطلاح شایستگی در معنای عمومی چگونه تعریف می‌شود. مفهوم شایستگی حداقل شامل دو سطح می‌شود: شایستگی را می‌توان به‌عنوان برخورداری از هر نوع دانشی، یا توانایی استدلال کردن دربارهٔ یک مشکل معین دانست. همچنین می‌توان شایستگی را به‌عنوان تجربه در یک حوزهٔ معین، یا توانایی کنش و رفتار به طریق درست دانست (سادوکووا، ۲۰۰۱؛ وینرت، ۲۰۰۱).

پتروسکایا (۱۹۸۹، ۱۹۹۶) سه مؤلفهٔ شایستگی ارتباطی را تعریف کرده است: (۱) خودشایستگی که به معنای گرایش به ویژگی‌ها و توانایی‌های ارتباطی خود و ظرفیت روانی خود است (۲) شایستگی شریک ارتباطی که به معنای گرایش به ویژگی‌های روانی و توانایی‌های دیگر افراد است و (۳) شایستگی موقعیت، یعنی تشخیص موقعیت بسنده و تکالیف آن. شایستگی اخلاقی به گرایش به انجام رفتارهای نوع‌دوستانه و توانایی قضاوت دربارهٔ مسائل اخلاقی به‌صورت منطقی، باثبات و در یک سطح بالای رشد اطلاق می‌شود. ارتقاء شایستگی اخلاقی رشد یک معنای عدالت و رفتار نوع‌دوستانه را در پدر و مادر و فرزند تقویت می‌کند. شایستگی اخلاقی دو مفهوم کلیدی دارد: نوع‌دوستی و رشد قضاوت اخلاقی. از نظر ما (۱۹۷۶) رفتار نوع‌دوستانه به کنش‌هایی اطلاق می‌شود که به‌صورت داوطلبانه و بدون چشم‌داشت پاداش انجام می‌شوند.

فرایند تصمیم‌گیری در شایستگی اخلاقی نقش دارد و پیوسته در فرایند تربیت و والدگری خود را نشان می‌دهد؛ بنابراین بایستی پنج مهارت اساسی تصمیم‌گیری در نظر گرفته شوند: ساختاربندی تصمیمات، ارزیابی باورها، ارزیابی ارزش‌ها، ترکیب این باورها و ارزش‌ها در قالب گزینه‌های انتخاب منسجم و داشتن درکی فرا-شناختی از توانایی‌های خویش. برای هر مهارت می‌توان عملکرد والدین را بر مبنای دقت مرتبط با یک معیار بیرونی و یا بر مبنای همخوانی میان پاسخ‌ها تعریف نمود.

در نظریه چهارچوب رشد اخلاقی کُلبرگ، مفهوم شایستگی اخلاقی به صورت یک ساختار شناختی معین، یعنی مهارتی برای استدلال درباره مسائل اخلاقی، فراهم نمودن مبانی خود برای انتخاب‌های اخلاقی و توصیف موقعیت‌های دربرگیرنده معضلات اخلاقی، ارائه می‌شود (براتوس^۱، ۱۹۸۵، ۱۹۹۴). کُلبرگ شایستگی اخلاقی را به عنوان "ظرفیت اتخاذ تصمیمات و انجام قضاوت‌هایی که اخلاقی هستند (بر مبنای اصول درونی) و عمل بر مبنای این قضاوت‌ها" تعریف نمود (کُلبرگ^۲، ۱۹۶۴؛ کولبی^۳ و کُلبرگ، ۱۹۸۴؛ کُلبرگ، ۱۹۸۷؛ والکر^۴، دیوارایس و تروتان، ۱۹۸۷؛ کربس و همکاران، ۱۹۹۱).

در اینجا دو مؤلفه اساسی‌ای که موجب فهم می‌شوند قابل تعریف هستند (سادوکووا^۵، ۲۰۰۱). مؤلفه نخست اهداف فاعل فهم است و دومی سیستم، یا سلسله مراتب ارزش‌ها و هنجارهایی است که شخص در یک جامعه معین قابل فهم می‌داند؛ بنابراین شایستگی اخلاقی به عنوان یک موضوع (هدف) که من بر مبنای ارزش‌ها، هنجارها، اهداف، نیت، علایق، انگیزه‌ها و احساسات فهم موقعیت اخلاقی به بررسی آن می‌پردازم، به وسیله سه مؤلفه آن قابل تعریف است (سادوکووا، ۲۰۰۱):

خود-شایستگی: توانایی ادراک خود - به میزان کافی - به عنوان فاعل (سوژه) تعامل اخلاقی، یعنی فهم علایق، اهداف، نیت، انگیزه‌ها، احساسات و تعاریف ارزشی خود که به وسیله تعارض اخلاقی ایجاد شده‌اند و فهم راه‌های ممکن رفتار در یک موقعیت دربرگیرنده یک انتخاب اخلاقی.

شایستگی در شریک: توانایی درک دیگر افراد شرکت کننده در موقعیت اخلاقی یعنی فهم اهداف، علایق، انگیزه‌ها، احساسات، سیستم ارزش‌ها و کنش‌های ممکن آنان به میزان کافی.

شایستگی در موقعیت: توانایی داشتن نگرشی یکپارچه به موقعیت، تحلیل پیامدهای رویدادها، فهم ارزش‌ها و هنجارهای هدایت‌گر شرکت کنندگان در آن موقعیت و در نظر گرفتن همه ویژگی‌های خاص آن تعارض و افراد درگیر در آن.

1. Beratose espencer
2. Lawrence kohlberg
3. Coulby &kohlberg
4. Valker
5. Sadokova

شایستگی اخلاقی به گونه‌ای که توسط جورمسنری و همکاران (۲۰۰۵) و با اندکی اصلاح توسط نویسندگان امروزی تعریف شده است، عبارت است از توانایی یا ظرفیت افراد برای شناسایی احساسات خود به گونه‌ای که بر تلقی از خوب و بد در موقعیت‌های معین تأثیر می‌گذارند و سپس تأمل بر این احساسات، تصمیم‌گیری و کنش به گونه‌ای که بالاترین نفع را برای دیگران داشته باشد تعریف می‌شود. کوانگ ما (۲۰۱۲) به گونه‌ای مشابه شایستگی اخلاقی را به عنوان گرایش عاطفی به انجام رفتارهای نوع‌دوستانه نسبت به دیگران و توانایی قضاوت منطقی درباره مسائل اخلاقی، به گونه‌ای پایدار، در یک سطح بالای تکامل تعریف نمود. کلبرگ شایستگی اخلاقی را به عنوان "ظرفیت انجام تصمیمات و قضاوت‌هایی که اخلاقی هستند (بر پایه اصول درونی) و کنش بر پایه این قضاوت‌ها تعریف نمود" (کلبرگ، ۱۹۶۴).

پیازه و کلبرگ اخلاق را اساساً شایستگی تلقی می‌کنند: «آنچه ما به عنوان استدلال اخلاقی تلقی می‌کنیم یک شایستگی شناختی است» (ص ۴۰۰). پیازه ادراک یا دانش اخلاقی را به عنوان «روابطی که میان قوانین و آگاهی از قوانین وجود دارد» تفسیر نمود (ص ۳). کلبرگ (۱۹۶۴) شایستگی اخلاقی را به صورت مشخص‌تر به عنوان «ظرفیت اتخاذ تصمیمات و قضاوت‌هایی که اخلاقی هستند (بر مبنای اصول درونی) و کنش بر مبنای این قضاوت‌ها تفسیر کرد» (ص ۴۲۵). یک کودک ممکن است اصول اخلاقی والایی همچون عدالت و عمل به وعده را در سن پایین رعایت کند اما فاقد شایستگی به کارگیری این اصول، به گونه‌ای پایدار و همراه با تفاوت گذاری، در تصمیم‌گیری‌های روزمره خواهد بود. پسر من، جورج، در سن پنج‌سالگی به خوبی می‌داند که چه چیزی منصفانه است و چه چیزی منصفانه نیست، اما او تنها تا حدی این مسئله را می‌داند (پانوش ۹: مجموعه شواهد رو به گسترشی وجود دارد که نشان می‌دهد که کودکان پنج تا شش سال اصول اخلاقی جهان‌شمول را رعایت می‌کنند و می‌توانند آن‌ها را از قوانین رسمی تشخیص دهند (به عنوان نمونه به توریل^۱، ۱۹۸۳؛ نانر-وینکلر^۲ و سودیان، ۱۹۸۸؛ نوسی و لی، ۱۹۹۳ مراجعه کنید).

1. Turiel
2. Winkler

کُلبرگ (۱۹۶۴) به روشنی و به صورت مختصر و مفید شایستگی اخلاقی را در مقاله خود که در "بررسی پژوهش‌های رشد کودک" توسط هافمن و هافمن منتشر گردید این گونه تعریف می‌کند: "ظرفیت اتخاذ تصمیمات و انجام قضاوت‌هایی که اخلاقی هستند (بر مبنای اصول درونی) و کنش بر مبنای این قضاوت‌ها" (ش ۴۲۵). کُلبرگ ماهرانه نواقص تعریف رفتار اخلاقی تنها بر پایه رفتار منطبق با هنجار، همانند تعریف رفتارگرایانی همچون واتسون^۱ (۱۹۷۰-۱۹۲۴)، اسکینر^۲ (۱۹۷۸) و هارتشورن^۳ و می (۱۹۲۸) را اثبات نمود. او همچنین تعاریف صرفاً عاطفی همچون تعریف اخلاق به عنوان 'حسن نیت' یا 'رعایت ارزش‌ها و نگرش‌های اخلاقی' را نارسا دانست. دوست دارم این نکته را بیفزایم که شایستگی‌های اخلاقی پلی میان نیت خوب اخلاقی و رفتار اخلاقی هستند (لیند، در حال انتشار). کُلبرگ همچون پیازه هر دو بر این باور بودند که هر دو ویژگی عاطفی و شناختی جنبه‌های قابل تشخیص اما جدایی‌ناپذیر رفتار اخلاقی هستند؛ یعنی او آن‌ها را به عنوان ویژگی‌ها، جنبه‌ها یا خصوصیات رفتار یک فرد تلقی کند و نه به عنوان اجزایی که تقسیم به قسمت‌ها یا مؤلفه‌های رفتار هستند.

کُلبرگ در پایان‌نامه خود (۱۹۵۸) قبلاً به صورت مختصر گفته بود که "یک کنش یا رفتار اخلاقی را نمی‌توان با معیارهای صرفاً شناختی یا معیارهای صرفاً انگیزشی تعریف نمود" (ص ۱۶). او بر این باور است که یک بررسی سیستماتیک عمومی از رفتار اخلاقی، از یک سو مرزهای تمایزات روشن میان دانش یا باورهای اخلاقی و از سوی دیگر مرزهای رفتار یا انگیزش اخلاقی را درمی‌نوردد چراکه یک کنش یا رفتار اخلاقی را نمی‌توان با معیارهای صرفاً شناختی و یا معیارهای صرفاً انگیزشی تعریف نمود" (ص ۱۶).

ژان پیازه (۱۹۷۶) همین نکته را بیان کرده است: "مکانیسم‌های عاطفی و شناختی جدایی‌ناپذیرند، هرچند که از هم متمایز هستند؛ اولی به انرژی بستگی دارد و دومی به ساختار" (ص ۷۱). اظهارنظر پیازه آنجا که به سنجش می‌رسد بسیار آموزنده است. هرچند که او معتقد است جنبه‌های عاطفی و شناختی رفتار انسان 'جدایی‌ناپذیرند'، اما می‌گوید که این جنبه‌ها متمایز هستند، یعنی می‌توان آن‌ها را به وسیله یک ابزار سنجش

1. James Dewey Watson
2. Burrhus Frederic Skinner
3. Richard Hartshorne

یا مشاهده از یکدیگر متمایز ساخت. منظور از جدایی‌ناپذیر بودن آن است که نمی‌توان آن‌ها را همچون مؤلفه‌هایی از هم جدا کرد و بنابراین نمی‌توان آن‌ها را با استفاده از مجموعه رفتارهایی متفاوت سنجد، بلکه بایستی به‌عنوان جنبه‌های یک مجموعه رفتار یکسان سنجد شوند؛ بنابراین مقصود پیازه و کُلبرگ از عاطفه و شناخت، حداقل در نظریه‌هایشان، به‌طور بنیادین با آنچه جیمز رست^۱ (۱۹۸۴) و گیبز و اسپنجل^۲ (۱۹۸۵) به‌عنوان یک مدل مؤلفه‌ای از رفتار اخلاقی توصیف کرده‌اند تفاوت دارد. (پانوش ۱۱: گیبز و اسپنجل (۱۹۸۵) توضیح می‌دهند: "علی‌رغم جدایی‌ناپذیری نظری، در بسیاری از موارد ممکن است در نظر گرفتن عاطفه و شناخت به‌عنوان اصطلاحات مجزا از یکدیگر سودمند باشد. در مواردی که شدت تجربه، نیاز یا مزاج قوی و پیش‌برنده است، ما می‌توانیم رخداد روانی را عاطفی بنامیم و اصطلاح شناختی را برای مواردی نگه‌داریم که رخداد روانی از شدت کمتر و پیچیدگی بیشتری برخوردار است (مثلاً، فرضیه عقلانی). آشکار است که گیبز و اسپنجل بر این باورند که نمی‌توان عاطفه و شناخت را جدای از یکدیگر ارزیابی نمود).

افزون بر این کُلبرگ^۳ و همکارانش اخلاق را بر اساس مبانی رفتاری مفهوم‌سازی کردند، برخلاف نظریه‌های رفتارگرایانه و نظریه‌های زبان‌شناختی که هر دو اخلاق را از معنای روانی‌اش تهی می‌کنند. درحالی‌که رفتارگرایان اخلاق را به‌صورت صرفاً رفتاری تعریف می‌کنند که تنها به‌طور تصادفی از هنجارهای اجتماعی پیروی می‌کند، زبان‌شناسان اخلاق را به‌عنوان مجموعه‌ای از گفته‌ها تعریف می‌کنند که دربرگیرنده اصطلاحات اخلاقی هستند. در مقابل، آن کولبی و کُلبرگ (۱۹۸۷) به‌صراحت می‌گویند که قصدشان سنجدش "قضای اخلاقی‌ای است که در عمل انجام می‌شود... و ادامه می‌دهند که": آنچه برای ما مهم است این است که وقتی {یک اصل اخلاقی} در رابطه با ارزش‌های متعارض بکار گرفته می‌شود، قضای اخلاقی چگونه انجام می‌شوند" (ص ۵۸). به‌عبارت‌دیگر آن‌ها علاقه‌مند به مطالعهٔ دینامیک‌های روانی فرایند تصمیم‌گیری افراد بجای مشخص کردن و شمردن واژگان اخلاقی هستند".

1. James rest
2. Gibbs
3. kohelborg

کُلبرگ بر این باور بود که شایستگی بالای قضاوت اخلاقی با سطح بالایی از تفکیک و یکپارچگی رفتار اخلاقی مشخص می‌شود. یکپارچگی بدان معناست که شخص یک مجموعه یکسان از اصول اخلاقی را به صورت پایدار (نامتناقض) در موقعیت‌های مختلف به کار گیرد؛ یعنی در صورتی که فرد در موقعیت‌های مختلف از قوانین اخلاقی پیروی کند و استفاده یا عدم استفاده از این قوانین را به خاطر عقلانی سازی تصمیمات غیراخلاقی انجام نداده باشد، اثبات می‌شود که آن فرد از ثبات اخلاقی برخوردار است. با این حال یکپارچگی یا ثبات به معنای انعطاف‌ناپذیری یا عدم حساسیت به نوع معضل مورد نظر نیست. یک شایستگی بسیار کمال یافته قضاوت اخلاقی به معنای سطح تفکیک نیز هم هست. همان‌طور که کُلبرگ (۱۹۵۸) اصرار می‌کند " حل کردن { یک معضل اخلاقی } بایستی هم باورهای شخص را مورد توجه قرار دهد و هم در عین حال موقعیت را مورد توجه قرار دهد. از این رو این انتخاب دشواری است، از این نظر که بایستی به همه باورهایی که فرد آن‌ها را حقیقی و مهم می‌داند توجه شود... درست هم به معنای رعایت یک ارزش پذیرفته شده در همه شرایط است و هم به معنای انتخاب یا تصمیمی است که به یک موقعیت ویژه توجه دارد" (ص ۱۲۸-۱۲۹). از این رو ما بایستی انتظار داشته باشیم که یک فرد بالغ به لحاظ اخلاقی در مواجهه با همه معضلات اخلاقی در " مرحله " ای ثابت از اصول اخلاقی عمل کند. معضلاتی وجود دارد که به طور قطع که کم و بیش بایستی در سطح اصول اخلاقی قابل جهان‌شمول به آن‌ها پرداخته شود؛ اما معضلات بسیار دیگری نیز در زندگی فرد وجود دارد که در مراحل پایین‌تر، یعنی توسل به قانون یا نظم اجتماعی، قراردادها و قوانین معامله به مثل، بهتر می‌توان به آن‌ها پرداخت. در رابطه با سنجش این بدان معناست که (الف) ثبات قضاوت اخلاقی را نمی‌توان از همه آزمودنی‌ها انتظار داشت بلکه تنها از کسانی می‌توان انتظار داشت که به سطح بالایی از رشد رسیده باشند و (ب) این ثبات بایستی در رابطه با یک معیار متکی به استدلال مطلوب تعریف شود. یک چنین معیاری می‌تواند آن باشد که افراد یک اصل اخلاقی معین را مستقل از واقعیت ادراک کنند، خواه با دیدگاه آن‌ها در رابطه با یک موضوع معین همخوانی داشته باشد یا خیر. به عنوان نمونه اگر شخصی بگوید که ارزش زندگی به گونه‌ای نامشروط معتبر و به گونه‌ای جهان‌شمول الزام‌آور است، اما برای تحمیل این ارزش به دیگران زندگی

آن‌ها را تهدید کند باید گفت که او دچار بی‌تابی (تناقض) است. مسلم است که با این معیار فعال طرفدار حق حیات که پرستارها و دکترهای فعال در کلینیک‌های سقط جنین را می‌کشد نمی‌تواند به لحاظ اخلاقی بالغ دانسته شود چرا که او به‌صورت باثبات (بدون تناقض) عمل نکرده است.

در نهایت پیازه و گُلبرگ بر این باورند که فرصت‌های نقش‌پذیری و نه نیروهای بیولوژیکی یا ژنتیکی رشد اخلاقی-شناختی را تقویت می‌کنند. احتمالاً به علت اغراق رفتارگرایان پیازه و گُلبرگ گاهی درباره سرعت بخشیدن به رشد اخلاقی از طریق مداخله‌های معین تردید داشتند؛ اما هر دوی آن‌ها از آموزش به‌عنوان ابزاری برای تقویت اخلاق طرفداری می‌کردند. متأسفانه هر دو به‌نوعی "منطق رشد" باور داشتند که موجب می‌گردید تا چنین تصور کنند که توالی رشد اخلاقی به‌طور ثابت رو به ترقی است. اعتقاد گُلبرگ به این مسئله آن‌قدر عمیق بود که همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم او سن را معیاری برای هر نوع هر نوع سنجش شایستگی اخلاقی می‌دانست. یکی از اندک فرض‌هایی بود که در این رابطه به‌طوری فاحشی غلط بود.

چندین پژوهش به‌منظور بررسی پیشایندهای شایستگی اخلاقی انجام شده است اما همواره توجه اصلی در این پژوهش‌ها بر حوزه تربیت والدین (توریال، ۱۹۸۳؛ آیزنبرگ، فیبس و اسپینارد، ۲۰۰۶)، تأثیر همسالان (ما و همکاران، ۲۰۰۰؛ آیزنبرگ، فیبس و اسپینارد، ۲۰۰۶) و مذهب (وارمان، ۱۹۸۱؛ آیزنبرگ و ماناستر، ۱۹۸۱؛ گلاور، ۱۹۹۷) بوده است. حال یک بررسی مختصر از پیشینه‌های پژوهشی نشان می‌دهد که بیشتر مکاتبی که بر این باور هستند که شایستگی یک عامل پیش برنده عملکرد است، نقش ابعاد زیربنایی شایستگی اخلاقی را نادیده و یا دست‌کم گرفته‌اند (آلدرج و نیلان، ۲۰۰۰؛ بویاتزیس^۲، ۱۹۸۲؛ بویاتزیس و راتی، ۲۰۰۹؛ بویاتزیس و ساتسی اغلو، ۲۰۰۸؛ گرزدا، ۲۰۰۵؛ کیم و همکاران، ۲۰۰۸؛ راجادهیاکشا^۳، ۲۰۰۵؛ روت، ۲۰۰۶؛ وانگ، ۲۰۰۵). نخست پژوهش‌های حاکی آن هستند که هنوز سردرگمی‌های فراوانی درباره اجزای تشکیل‌دهنده شایستگی وجود دارد. به‌عنوان نمونه بویاتزیس (۱۹۸۲) بیست‌ویک نوع ویژگی را به‌عنوان شایستگی اساسی مشخص نمود: خود-ارزیابی دقیق،

1. Andrej & nilan
2. Richard Boyatzis
3. Rajadhyaksha

مفهوم‌سازی، دغدغه روابط نزدیک، دغدغه تأثیرگذاری، رشد دیگران، به‌کارگیری تشخیصی مفاهیم، گرایش کارآمدی، تفکر منطقی، مدیریت پیشرفت گروه، حافظه، عینیت شناختی، تلقی مثبت، پیش‌گستری، اعتماد به نفس، خودکنترلی، دانش تخصصی، فوریت، بنیه و انعطاف‌پذیری، به‌کارگیری ارائه کلامی، استفاده از نیروی اجتماعی و استفاده از نیروی یک‌جانبه (بویاتزیس، ۱۹۸۲). در طول سال‌ها بویاتزیس سهم زیادی در ترسیم در پژوهش‌های ترسیم‌گر شایستگی داشته است (۱۹۸۲-۲۰۰۹). ارزیابی تازه از این تحول معین حاکی از آن است که شایستگی به شش نوع تقسیم می‌شود: شایستگی‌های هوش شناختی، شایستگی‌های هوش هیجانی، شایستگی‌های خودمدیریتی، شایستگی‌های هوش اجتماعی، شایستگی‌های آگاهی اجتماعی و شایستگی‌های مدیریت روابط.

بیشتر پژوهش‌های حوزه شایستگی توجه خود را معطوف به شناسایی شایستگی‌های مهم کرده‌اند و سپس توجه خود را بر اثبات ارتباط برخی از این شایستگی‌ها با عملکردهای سازمانی معین متمرکز کرده‌اند. گاهی مسئله خاصی وقف بازمینی و بررسی شایستگی‌ها و روابط عملکرد شده است (به‌عنوان مثال مجله رشد مدیریت به تاریخ فوریه، ۲۰۰۸ و اکتبر، ۲۰۰۹ که پشت سر هم چاپ شده‌اند). پژوهش جای از این جریان‌ات مستثنی است و تلاش می‌کند تا توجه را به یکی از جنبه‌های فراموش شده نمایه شایستگی معطوف سازد که عبارت است از شایستگی اخلاقی. در پرتو بی‌اخلاقی‌های اخیر شرکت‌ها، اهمیت شایستگی اخلاقی جایگاه درست خود در چهارچوب مفهوم شایستگی را بازمی‌یابد. همچنین در این پژوهش تلاش می‌شود تا شناسایی شایستگی اخلاقی و چالش‌های بی‌مانند آن مورد تأکید قرار گیرد، چنانکه بیشتر روش‌های مرسوم ارزیابی شایستگی اخلاقی نواقص خودفریبی و مطلوبیت اجتماعی را به ارث برده‌اند.

نقش شایستگی اخلاقی در تربیت فرزند: یک شایستگی شغلی یک ویژگی بنیادین یک شخص است که به عملکرد کارآمد و یا برتر در انجام آن شغل منجر می‌شود (کلمپ، ۱۹۸۰). یک شایستگی به‌عنوان یک ویژگی یک مدیر است که ارتباطی علی با عملکرد برتر او در آن شغل دارد (اورترز، ۱۹۸۶). همه این تعریف‌ها بر "ویژگی بنیادین" افراد قادر به انجام عملکرد برتر تأکید می‌کنند و البته شایستگی اخلاقی پدر و مادر می‌تواند نویدبخش تربیت مفید و مؤثر در جامعه باشد. هرچند که پژوهش مرتبط

تقسیم‌بندی‌های بیشتری از شایستگی ارائه کرده‌اند به آن‌ها نخواهیم پرداخت چرا که این کار هدف این مقاله نیست. شایستگی اخلاقی فضیلت‌های محوری یا عمومی افراد است که بر فرایندهای اصلی تصمیم‌گیری غلبه دارد. شایستگی اخلاقی در افراد وجود دارد و مشابه اخلاق فضیلت است. شایستگی اخلاقی به فضیلت‌های محوری‌ای نزدیک است که پترسون و سلیگمن تحت عنوان دانایی، شجاعت، انسانیت، عدالت، اعتدال و تعالی شناسایی کردند (پترسون و سلیگمن، ۲۰۰۴). شایستگی اخلاقی به گونه‌ای که توسط رست (۱۹۸۲) توصیف شده است متشکل از چهار مؤلفه مهم تلفیق شده است که زیربنای کنش اخلاقی را تشکیل می‌دهند و عبارت‌اند از: حساسیت به مؤلفه‌های اخلاقی یک موقعیت، شکل‌گیری قضاوت درباره مؤلفه‌های موقعیتی، تدوین یک نیت برای اقدام به کنش در آن موقعیت و رفتار لازم برای انجام کنشی که اخلاق ضروری ساخته است. ریشه بسیاری از مشکلات والدگری در تربیت فرزند را می‌توان در نواقص شایستگی اخلاقی ریشه‌یابی کرد. پژوهشگران توجه اندکی به بررسی نقش شایستگی اخلاقی نموده‌اند (کامرون و همکاران، ۲۰۰۴).

اخلاق - یک فرایند پویا

یک معیار اخلاقی به صورت یک نقطه ارجاع خود-انتظام بخش در هدایت رفتار فرد عمل می‌کند. انحراف از این هنجار می‌تواند موجب ناهنجاری شود (فیتینگر، ۱۹۵۶) -از این رو نوسان رفتاری همواره تمایل دارد که به استاندارد نزدیک‌تر باشد و از انحراف از معیار اخلاقی ادراک شده جلوگیری کند (باندورا، ۱۹۹۹، ۲۰۰۲، ۲۰۰۷). ناهنجاری به راحتی توسط عامل انسانی قابل هضم نیست. با این حال نمونه‌های فراوانی در تاریخ موجود است که انحرافات فاحش موجب هزینه‌های بزرگ انسانی، اجتماعی و اقتصادی شده‌اند. بندورا این رفتار را از طریق یک فرایند متارکه اخلاقی توضیح می‌دهد. گسست اخلاقی یک چارچوب ذهنی رها از پشیمانی و احساس گناه مرتبط با انحراف فاحش از معیارهای اخلاقی ایجاد می‌کند. این مسئله مبتنی بر این فرض است که افراد دارای فضیلت‌های نیکو هستند اما سفر زندگی و محدودیت‌های مرتبط با آن ذهن انسان را وامی‌دارد تا منحرف شود و از فضیلت‌ها تخطی کند.

رابطه‌واهی میان ادراک اخلاقیات (اخلاق‌گرایی) و رفتار اخلاقی: ادراک اخلاقیات نسبی بوده و غالباً در انجام برآورد گمراه‌کننده از کار درمی‌آید. در اینجا شایسته است که به بررسی چهارچوب‌های نظری مختلفی بپردازیم که به‌طور بالقوه به فهم پرسش پژوهشی و پیشبرد فهم ما در این زمینه کمک می‌کنند. استدلال می‌شود که خود-فریبی به فرد امکان می‌دهد تا بر مبنای نفع شخصی خودش عمل کند و درعین حال به‌غلط تصور کند که اصول اخلاقی خود را رعایت کرده است (تنبرن سل، ۲۰۰۴). این خودفریبی در زندگی فردی رایج و شایع است؛ درواقع این خود-فریبی به افراد امکان می‌دهد تا سلامت روانی خود را از طریق تلقین/تقویت خودکار مؤلفه‌های غلط اخلاقی برای رفتار غیراخلاقی، حفظ نمایند. فرایندهای زیر می‌توانند موجب خود-فریبی شوند: حسن تعبیرهای کلامی، شیب لغزنده تصمیم‌گیری، خطا در علیت شناختی و انعکاس محدود خود. بندورا (۲۰۰۲) یکی از قابل‌قبول‌ترین توضیحات را در این باره داده است. گسست اخلاقی به‌وسیله طیف وسیعی از طرح‌واره‌های ذهنی همچون توجیه اخلاقی، عنوان‌دهی مبتنی بر حسن تعبیر، مقایسه برتر، جابجا کردن مسئولیت، پراکندگی مسئولیت، بی‌توجهی به پیامدها یا مغشوش کردن آن‌ها، نیروی انسانیت‌زدایی، انتساب تقصیر و نیروی تبدیل‌گر گسست اخلاقی پیشرفته انجام می‌شود. سیمون (۱۹۵۷) یک نظریه تحت عنوان "نظریه عقلانیت محدود" در این رابطه پیشنهاد کرد. در دنیای واقعی به دلیل کمبود زمان، فقدان شکیبایی و درجات متغیر جدیت، تصمیم‌گیرندگان فرصت بررسی همه راه‌ها را پیش از رسیدن به راه‌حل نهایی ندارند. در واقع تصمیم‌گیرندگان پیش از رسیدن به یک راه‌حل بهینه و قابل‌قبول عرصه‌های کمی را مورد کاوشگری قرار می‌دهند و گزینه‌های کمی را مورد ارزیابی قرار می‌دهند؛ بنابراین عقلانی بودن انسان که در نظریه‌های مختلف شرح داده شده و مفروض گرفته شده است به‌نظر در واقعیت درست نیست. در نتیجه رویکرد عقلانیت محدود امکان قسمت‌بندی مناطق ادراک انسان را که هر تصمیم‌گیرنده‌ای تقویت می‌کند، فراهم می‌آورد. هرگاه که به تصمیمی نیاز باشد، ذهن به‌راحتی به این منابع/گزینه‌های محدود دسترسی پیدا می‌کند و به یک نتیجه نهایی می‌رسد. این وضعیت به فرایندهای تصمیم، سرعت، روانی و سهولت می‌بخشد. آنچه همه این فرایندهای تصمیم‌گیری متعدد و زیاد را متحد می‌سازد سنگ زیربنایی لذت‌گرایی است. از این رو تمایل جستجوگری محدود (توضیح: جستجو در

منابع ذهنی برای تصمیم‌گیری) فضای فراوانی فراهم می‌کند تا عناصر متناقض بتوانند با هزینه پایین در کنار یکدیگر همزیستی کنند. با بسط این استدلال می‌توان گفت که انسان‌ها می‌توانند نگرشی قسمت‌بندی شده داشته باشند - بر این اساس یک شخص می‌تواند خود را از نظر اخلاقی توانمند برآورد کند ولی با این حال در وارد شدن به فعالیت‌های غیراخلاقی به خود تردید راه ندهد. هردوی این مواضع ظاهراً متناقض در وجدان انسان در کنار یکدیگر باقی می‌مانند، چراکه مغز توانمند انسان تلقین/توجیه قابل قبولی برای پذیرش فعالیت‌های غیراخلاقی فراهم کرده است.

همه این پژوهش‌ها فهم از ضعف انسان را گسترش می‌دهند. این پژوهش‌ها عیب‌های عناصر اساسی سازنده انسان را برجسته می‌سازند و شواهدی نشانگر رویکرد اساسی‌اش به جهان فراهم می‌کنند. این پژوهش‌ها گرایش گسسته و غیرعقلانی انسان را روشن می‌کنند. بحث بالا نشان می‌دهد که قوای ذهنی انسان به‌خوبی توانایی پرداختن به رفتارهای غیراخلاقی، بدون احساس گناه مربوطه و در نتیجه حفظ سلامتشان خود را دارا هستند. چنین کاری به کمک طرح‌واره‌های ذهنی پیچیده و تلقین به خود امکان‌پذیر است. این تفکر موردبررسی قرار نگرفته انسان به فهم ما از فساد در جهانی که به‌صورت بنگاه و شرکت درآمده است کمک می‌کند. رقابت بی‌سرانجام بنگاهی و دینامیسم مرتبط با آن انگیزه کافی برای عاملیت ضعیف انسان فراهم می‌کند تا اقدام به رفتارهایی کند که به‌طور بالقوه می‌توانند به اعمال فریبکارانه بیانجامد. در این بحث همچنین به آسیب‌پذیری انسان به‌طور کلی پرداخته می‌شود و امکان بازپیرایی این آسیب‌پذیری در هر شخصیت حقوقی دیگری موردبررسی قرار می‌گیرد و شاید این اولین بخش‌های ورود به ضرورت کسب شایستگی برای تربیت فرزند خصوصاً در بعد اخلاق است. شایستگی‌های اخلاقی‌ای که حتی قبل از تولد فرزند باید مدنظر والدین قرار گیرد.

لنیک و کیل^۱ (۲۰۰۵) اصول اخلاقی را به‌عنوان ارزش‌هایی تعریف کردند که همه مرزهای فرهنگی را درمی‌نوردند؛ آن‌ها استدلال می‌کنند که مردم عمدتاً ترجیح می‌دهند از رهبرانی پیروی کنند که از خود درستکاری بروز دهند. درستکاری یک اصل اخلاقی جهان‌شمول (در همه فرهنگ‌ها و زمان‌ها وجود دارد) است. دیگر اصول اخلاقی که آن‌ها ادعا کرده و تلاش می‌کنند که در شاخص شایستگی اخلاقی خود بسنجند

1. Lenic & kil

عبارت‌اند از مسئولیت، دلسوزی و گذشت (مارتین و اوستین، ۲۰۰۸). هرکدام از این اصول اخلاقی اصلی با شایستگی‌های اخلاقی پیوند دارد. در جدول ذیل این اصول اخلاقی و شایستگی‌های اخلاقی مرتبط با آن‌ها ارائه شده است.

جدول ۱. اصول اخلاقی و شایستگی‌های اخلاقی مربوطه

اصول اخلاقی	شایستگی‌های اخلاقی مربوطه
شرافت (انسجام/ثبات قدم):	*عمل به وعده‌ها
صداقت	*کنش با ثبات بر اساس اصول، ارزش‌ها و باورها *گفتن حقیقت
مسئولیت	*ایستادگی به خاطر راستی *پذیرش مسئولیت انتخاب‌های شخصی *پذیرش خطاها و ناکامی‌ها *استقبال از مسئولیت خدمت به دیگران
شفقت	*توجه فعالانه به دیگران
بخشش (گذشت)	توانایی بخشیدن اشتباهات خود توانایی بخشیدن اشتباهات دیگران

تأثیر شایستگی اخلاقی والدین در کودک: شایستگی اخلاقی به گرایش عاطفی به انجام رفتارهای انسان دوستانه نسبت به دیگران و انجام قضاوت‌های اخلاقی به صورت منطقی و به شکلی پایدار در یک سطح بالای رشد اطلاق می‌شود. ارتقاء شایستگی اخلاقی به معنای تقویت رشد قضاوت عادلانه و رفتار نوع‌دوستانه در نوجوانان است. افزون بر این شایستگی اخلاقی یک حوزه پژوهشی است که عمدتاً نادیده گرفته شده است؛ بنابراین هدف اصلی این پژوهش تعیین سطح شایستگی اخلاقی در بین والدین است.

رفتار اخلاقی نتیجه حداقل چهار فرایند است: (۱) شناسایی یک موقعیت به‌عنوان مسئله اخلاقی (۲) پی بردن به این مسئله که فرد چه کاری بایست در رابطه با آن موقعیت انجام دهد و ارزیابی برنامه‌های کنش ممکن (۳) ارزیابی این مسئله که راه‌های مختلف کنش چگونه در خدمت ارزش‌های اخلاقی و غیراخلاقی قرار می‌گیرند و تعیین اینکه کدام کنش بایستی انجام شود (۴) اجرای برنامه کنش (رست، ۱۹۸۳).

برای ارزیابی مفهوم شایستگی اخلاقی فرد بایستی بداند که اصطلاح شایستگی در معنای عمومی چگونه تعریف می‌شود؛ مفهوم شایستگی حداقل شامل دو سطح می‌شود:

شایستگی را می‌توان به‌عنوان برخورداری از هر نوع دانشی، یا توانایی استدلال کردن دربارهٔ یک مشکل معین دانست. همچنین می‌توان شایستگی را به‌عنوان تجربه در یک حوزهٔ معین، یا توانایی کنش و رفتار به طریق درست دانست (سادوکووا، ۲۰۰۱؛ وینرت ۲۰۰۱). پتروسکایا (۱۹۸۹، ۱۹۹۶) سه مؤلفهٔ شایستگی ارتباطی را تعریف کرده است: (۱) خودشایستگی که به معنای گرایش به ویژگی‌ها و توانایی‌های ارتباطی خود و ظرفیت روانی خود است (۲) شایستگی شریک ارتباطی که به معنای گرایش به ویژگی‌های روانی و توانایی‌های دیگر افراد است و (۳) شایستگی موقعیت، یعنی تشخیص موقعیت بسنده و تکالیف آن.

شایستگی اخلاقی به گرایش به انجام رفتارهای نوع‌دوستانه و توانایی قضاوت دربارهٔ مسائل اخلاقی به‌صورت منطقی، باثبات و در یک سطح بالای رشد اطلاق می‌شود. ارتقاء شایستگی اخلاقی رشد یک معنای عدالت و رفتار نوع‌دوستانه را در نوجوانان تقویت می‌کند. شایستگی اخلاقی دو مفهوم کلیدی دارد: نوع‌دوستی و رشد قضاوت اخلاقی. از نظر ما (۱۹۷۶) رفتار نوع‌دوستانه به کنش‌هایی اطلاق می‌شود که به‌صورت داوطلبانه و بدون چشم‌داشت پاداش انجام می‌شوند.

لنیک و کیل (۲۰۰۵) اصول اخلاقی را به‌عنوان ارزش‌هایی تعریف می‌کنند که همه مرزهای فرهنگی را درمی‌نوردند؛ آن‌ها استدلال می‌کنند که اکثر مردم تمایل دارند از رهبرانی پیروی کنند که شرافت بروز می‌دهند، شرافت منطبق با یک اصل اخلاقی جهان‌شمول (موجود در همه زمان‌ها و فرهنگ‌ها) انسانی. دیگر اصول اخلاقی که آن‌ها مدعی هستند و تلاش می‌کنند تا در شاخص شایستگی اخلاقی خود بسنجند عبارت‌اند از مسئولیت، دلسوزی و گذشت.

فرایند تصمیم‌گیری در شایستگی اخلاقی نقش دارد و حتی ممکن آن را تعریف کند؛ بنابراین بایستی پنج مهارت اساسی تصمیم‌گیری در نظر گرفته شوند: ساختاربندی تصمیمات، ارزیابی باورها، ارزیابی ارزش‌ها، ترکیب این باورها و ارزش‌ها در قالب گزینه‌های انتخاب منسجم و داشتن درکی فراشناختی از توانایی‌های خویش. برای هر مهارت می‌توان عملکرد را بر مبنای دقت مرتبط با یک معیار بیرونی و یا بر مبنای همخوانی میان پاسخ‌ها تعریف نمود؛ در اینجا دو مؤلفهٔ اساسی که موجب فهم می‌شوند قابل تعریف هستند (سادوکووا، ۲۰۰۱). مؤلفهٔ نخست اهداف فاعل فهم است و دومی

سیستم، یا سلسله‌مراتب ارزش‌ها و هنجارهایی است که شخص در یک جامعه معین قابل فهم می‌داند؛ بنابراین شایستگی اخلاقی به‌عنوان یک موضوع (هدف) که من بر مبنای ارزش‌ها، هنجارها، اهداف، نیت، علایق، انگیزه‌ها و احساسات فهم موقعیت اخلاقی به بررسی آن می‌پردازم، به‌وسیله سه مؤلفه آن قابل تعریف است (سادوکووا، ۲۰۰۱):

خود شایستگی: توانایی ادراک خود - به میزان کافی - به‌عنوان فاعل (سوژه) تعامل اخلاقی، یعنی فهم علایق، اهداف، نیت، انگیزه‌ها، احساسات و تعاریف ارزشی خود که به‌وسیله تعارض اخلاقی ایجاد شده‌اند و فهم راه‌های ممکن رفتار در یک موقعیت دربرگیرنده یک انتخاب اخلاقی.

شایستگی در شریک: توانایی درک دیگر افراد شرکت‌کننده در موقعیت اخلاقی یعنی فهم اهداف، علایق، انگیزه‌ها، احساسات، سیستم ارزش‌ها و کنش‌های ممکن آنان به میزان کافی.

شایستگی در موقعیت: توانایی داشتن نگرشی یکپارچه به موقعیت، تحلیل پیامدهای رویدادها، فهم ارزش‌ها و هنجارهای هدایت‌گر شرکت‌کنندگان در آن موقعیت و در نظر گرفتن همه ویژگی‌های خاص آن تعارض و افراد درگیر در آن.

ادراک اخلاقیات (اخلاق‌گرایی) و رفتار اخلاقی در والدین: ادراک اخلاقیات نسبی بوده و غالباً در انجام برآورد گمراه‌کننده از کار درمی‌آید. در اینجا شایسته است که به بررسی چهارچوب‌های نظری مختلفی بپردازیم که به‌طور بالقوه به فهم پرسش پژوهشی و پیشبرد فهم ما در این زمینه کمک می‌کنند. استدلال می‌شود که خود-فریبی به فرد امکان می‌دهد تا بر مبنای نفع شخصی خودش عمل کند و درعین حال به غلط تصور کند که اصول اخلاقی خود را رعایت کرده است (تبرن سل، ۲۰۰۴). این خودفریبی در زندگی فردی رایج و شایع است. در واقع این خود-فریبی به افراد امکان می‌دهد تا سلامت روانی خود را از طریق تلقین/تقویت خودکار مؤلفه‌های غلط اخلاقی برای رفتار غیراخلاقی، حفظ نمایند. فرایندهای زیر می‌توانند موجب خود-فریبی شوند: حسن تعبیرهای کلامی، شیب لغزنده تصمیم‌گیری، خطا در علیت‌شناختی و انعکاس محدود خود. بندورا (۲۰۰۲) یکی از قابل‌قبول‌ترین توضیحات را در این باره داده است. گسست اخلاقی به‌وسیله طیف وسیعی از طرح‌واره‌های ذهنی همچون توجیه اخلاقی، عنوان دهی

مبتنی بر حسن تعبیر، مقایسه برتر، جابجا کردن مسئولیت، پراکندگی مسئولیت، بی‌توجهی به پیامدها یا مغشوش کردن آن‌ها، نیروی انسانیت زدایی، انتساب تقصیر و نیروی تبدیلمگر گسست اخلاقی پیشرفته انجام می‌شود. سیمون (۱۹۵۷) یک نظریه تحت عنوان "نظریه عقلانیت محدود" در این رابطه پیشنهاد کرد. در دنیای واقعی به دلیل کمبود زمان، فقدان شکیبایی و درجات متغیر جدیت، تصمیم‌گیرندگان فرصت بررسی همه‌راه‌ها را پیش از رسیدن به راه‌حل نهایی ندارند. در واقع تصمیم‌گیرندگان پیش از رسیدن به یک راه‌حل بهینه و قابل قبول عرصه‌های کمی را مورد کاوشگری قرار می‌دهند و گزینه‌های کمی را مورد ارزیابی قرار می‌دهند؛ بنابراین عقلانی بودن انسان که در نظریه‌های مختلف شرح داده شده و مفروض گرفته شده است به نظر در واقعیت درست نیست. در نتیجه رویکرد عقلانیت محدود امکان قسمت‌بندی مناطق ادراک انسان را که هر تصمیم‌گیرنده‌ای تقویت می‌کند، فراهم می‌آورد. هرگاه که به تصمیمی نیاز باشد، ذهن به راحتی به این منابع/گزینه‌های محدود دسترسی پیدا می‌کند و به یک نتیجه نهایی می‌رسد. این وضعیت به فرایندهای تصمیم، سرعت، روانی و سهولت می‌بخشد. آنچه همه این فرایندهای تصمیم‌گیری متعدد و زیاد را متحد می‌سازد سنگ زیربنایی لذت‌گرایی است. از این‌رو تمایل جستجوگری محدود (جستجو در منابع ذهنی برای تصمیم‌گیری) فضای فراوانی فراهم می‌کند تا عناصر متناقض بتوانند با هزینه پایین در کنار یکدیگر همزیستی کنند. با بسط این استدلال می‌توان گفت که انسان‌ها می‌توانند نگرشی قسمت‌بندی شده داشته باشند - بر این اساس یک شخص می‌تواند خود را از نظر اخلاقی توانمند برآورد کند ولی باین‌حال در وارد شدن به فعالیت‌های غیراخلاقی به خود تردید راه ندهد. هر دوی این مواضع ظاهراً متناقض در وجدان انسان در کنار یکدیگر باقی می‌مانند، چراکه مغز توانمند انسان تلقین/توجیه قابل قبولی برای پذیرش فعالیت‌های غیراخلاقی فراهم کرده است.

بحث بالا نشان می‌دهد که قوای ذهنی انسان به‌خوبی توانایی پرداختن به رفتارهای غیراخلاقی، بدون احساس گناه مربوطه و در نتیجه حفظ سلامتشان خود را دارا هستند. چنین کاری به کمک طرح‌واره‌های ذهنی پیچیده و تلقین به خود امکان‌پذیر است. این تفکر موردبررسی قرار نگرفته انسان به فهم ما از فساد در جهانی که به‌صورت بنگاه و شرکت درآمده است کمک می‌کند. رقابت بی‌سرانجام بنگاهی و دینامیسم مرتبط با آن

انگیزه کافی برای عاملیت ضعیف انسان فراهم می‌کند تا اقدام به رفتارهایی کند که به‌طور بالقوه می‌توانند به اعمال فریبکارانه بیانجامد. در این بحث همچنین به آسیب‌پذیری انسان به‌طور کلی پرداخته می‌شود و امکان باز‌پیدایی این آسیب‌پذیری در هر شخصیت حقوقی والدین و فرزندان مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ بنابراین، در حال حاضر چند مقیاس شایستگی اخلاقی به کار گرفته می‌شود. کُلبِرگ (۱۹۶۴) شایستگی قضاوت اخلاقی را به‌عنوان "ظرفیت اتخاذ تصمیمات و انجام قضاوت‌هایی که اخلاقی هستند (بر مبنای اصول درونی) و عمل بر مبنای چنین قضاوت‌هایی" تعریف نمود. "قضاوت بر پایه ارزش‌های اعضای جامعه" یافتند که به‌عنوان یک مؤلفه نظری شایستگی اخلاقی، با قضاوت اخلاقی مرتبط بود. با این حال مؤلفان عاملی نیافتند که نشان دهد مؤلفه نظری شایستگی اخلاقی با "حساسیت اخلاقی" ارتباط دارد. در یک مطالعه پیشین (آساهارا^۱ و همکاران، ۲۰۱۳) که ابزاری برای سنجش شایستگی اخلاقی پرستاران خانگی تدوین نمود، مؤلفان عاملی یافتند که نشان‌دهنده حساسیت اخلاقی بود و "یک ناهمخوانی نیت والدین، خانواده/جامعه یا افراد/سازمان‌های مرتبط" نامیده شد. به نظر می‌رسد که نتایج این مطالعه با ویژگی‌های والدین سلامت عمومی بستگی دارد. در ارزیابی شایستگی والدین، مهم است که با رفتاری را که این ارزیابی قرار است در آن به کار گرفته شود را نظر گیریم (جورمسی و همکاران، ۲۰۰۵؛ مک کریدی، ۲۰۰۷). این مسئله به‌ویژه در رابطه با شایستگی اخلاقی مهم است، ارزیابی شایستگی اخلاقی بایستی رفتار اخلاقی واقعی والدین در موقعیت‌های اخلاقی را منعکس کند (کاسیدی، ۱۹۹۶). هرچند که تعدادی ابزار وجود دارد که قضاوت اخلاقی والدین در موقعیت‌های والدین را می‌سنجند؛ اما این ابزارها بر حوزه‌های خاص والدین متمرکز نیستند و در نتیجه به دلایل انتزاعی بودن، عدم پایایی و عدم اعتبار مورد انتقاد فرار گرفته‌اند (نومین و لینوکیلی^۲، ۲۰۰۷). والدین که رفتار اخلاقی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به چالش می‌کشد. این والدین در جریان مراقبت ارتباط نزدیکی با افراد و خانواده‌ها برقرار می‌کنند، در حالی به‌طور هم‌زمان خدماتی به گروه‌ها و اعضای جامعه ارائه می‌کنند؛ بنابراین غیرمعمول نیست که والدین نه‌تنها با تعارضات اخلاقی مرتبط با

1. Asahara
2. Nominen & Linokilipi

مراجعات و خانواده‌ها، بلکه همچنین با دشواری‌های اخلاقی مرتبط با تخصیص منابع و تعارض میان انتخاب بر پایه نیازهای افراد در برابر نیازهای جامعه مواجه باشند (آسهارا و همکاران، ۲۰۱۲؛ هورتسمن و رنس-لینارتس، ۲۰۰۲؛ اوبرل و تنو، ۲۰۰۰)؛ بنابراین والدین شایستگی اخلاقی خود را بالا ببرند تا چنین مسائلی اخلاقی‌ای را حل نمایند. گزارش شده است که خود-ارزیابی از شایستگی والدین به آن‌ها امکان می‌دهد تا بر روی عمل خود تأمل کرده و عمل خود را بهبود بخشند و نیازهای یادگیری خود را دریابند (کوان و همکاران، ۲۰۰۸؛ دلای و همکاران، ۲۰۰۹؛ مرتوجا و همکاران، ۲۰۰۴؛ نورمن و همکاران، ۲۰۰۲)؛ بنابراین تدوین ارزیابی شایستگی اخلاقی برای والدین که به کارگیری آن آسان باشد یک بعد مهم به تلاش‌های مداوم والدین برای تأمل و بهبود عمل خود می‌بخشد.

همان‌طور که در جدول زیر نشان داده شده است، به میزانی از دانش و فهم نظری در حوزه اخلاق برای دستیابی به یک فهم مشترک مفهومی و همچنین مدل‌های مشترک ذهنی نیاز است (اولسن، ۲۰۱۴). چنین دانشی همچنین می‌تواند یک زبان بسنده انتقادی بازاندیشانه را نیز تسهیل کند (نوناکا و تاکوچی، ۱۹۹۵).

جدول ۲. شایستگی‌های اخلاقی کانونی [اصلی] و راهنمای عملی برای رشد شایستگی اخلاقی

شایستگی اخلاقی کانونی	راهنمای عملی
دانش نظری اخلاقی بسنده	آموزش رسمی و غیررسمی (بیرون از محل کار و یادگیری در محل کار)
توانایی شناسایی تعارض منافع مرتبط با بافتار	بازاندیشی جمعی و فردی به منظور افزایش پذیرندگی اخلاقی. یادگیری مفهومی به منظور بیان ارزش‌های مطرح، بازاندیشی تجربه بنیان و گفتگو
زبان بازاندیشی انتقادی بسنده برای بیان و تحلیل تعارض منافع	یادگیری مفهومی، عمل، گفتگو و بازاندیشی، تحلیل و تنظیم استدلال‌های اخلاقی، حمایت حرفه‌ای
توانایی رشد هیجانات منطقی	دانش نظری، خود بازتابی (تأمل بر خود)، پشتیبانی حرفه‌ای
توانایی حل رویه‌های دفاعی و ترویج گفتگو درباره پرسش اصلی اخلاقی	به دست آوردن بینش فردی و جمعی درباره ارزش حل رویه‌های دفاعی. یادگیری مفهومی، بازاندیشی، گفتگو و پشتیبانی حرفه‌ای در چهارچوب فرایندهای کاری معمولی
توانایی سازمان‌دهی فرایندهای یادگیری فردی و جمعی تلفیق شده با کار، با هدف افزایش شایستگی اخلاقی	تعیین رویه‌های نشست برای بازاندیشی و تحلیل انتقادی پیوسته. پشتیبانی حرفه‌ای (یادگیری تجربه-بنیان)

بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش ما یک تعریف برای شایستگی اخلاقی پیشنهاد دادیم که به گونه‌ای عام تدوین گردیده تا امکان استفاده از آن در زمان‌های مختلف، در بافتارهای مختلف و برای اهداف مختلف فراهم آید. معنای اصطلاح شایستگی اخلاقی نیز در یک چهارچوب مفهومی عملیاتی سازی گردید که هم از پژوهش‌های انجام شده در زمینه شایستگی و از پژوهش‌های انجام شده در حوزه اخلاق مدیریتی و والدگری بهره می‌گیرد و نگاهی نیز به سودمند بودن در حوزه پژوهش و عمل دارد. مفهوم شایستگی اخلاقی به گونه‌ای که در بالا عملیاتی گردیده است، همچنین می‌تواند در عمل مدیریت اخلاق، در تربیت فرزند، سودمند باشد، به‌ویژه در صورتی که در اقدامات گسترده‌تر تربیت یا حتی پدر و مادر شدن، شایستگی تلفیق شده باشد.

ایده به کارگیری مفهوم شایستگی اخلاقی خصوصاً در تربیت فرزند به‌عنوان رشد دانش و مهارت‌ها از طریق تعیین سلسله‌مراتب شایستگی قابل تحقق است و این مهم از قبل از تولد فرزند باید در تفکر والدین نقش بپذیرد و والدین این رویکرد را وجه همت خود سازند؛ چراکه این رویکرد به «دانستن-توانستن-انجام دادن» معروف است و در آن بعد نخست شامل مجموعه دانش موردنیاز برای شناسایی معضلات اخلاقی و بعد دوم شامل تحلیل تعارض و حساسیت به اصول و ارزش‌های رقیب می‌گردند و بعد سوم اطمینان حاصل نمودن از انجام تصمیمات است. باید توجه داشت که افرادی که دارای دانش نظری در زمینه سَه علم اخلاق هستند به‌طور خودکار به لحاظ اخلاقی شایسته نخواهند بود و کلی‌تر اینکه صرف تسلط نظری والدین به شایستگی‌های اخلاقی کفایت نمی‌کند و لازم است که بتوانند آنچه به شکل تئوریک می‌دانند در عمل هم به کار ببندند.

ضمن اینکه استدلال می‌شود که برای موفقیت برنامه‌های واسطه‌ای در کمک به والدین در بهبود شایستگی اخلاقی و افزایش رفتارهای اجتماع‌گرایانه و کاستن از رفتارهای ضداجتماعی، این برنامه‌ها بایستی مبتنی بر رشد همه‌جانبه یا رشد کل شخصیت والدین باشند و مدت‌زمان برنامه‌ها به نحوی برنامه‌ریزی شود که دائماً پدر و مادر را به وظایف والدگری و شایستگی‌های اخلاقی مورد نیاز برای ایشان آگاه نماید.

منابع

- قلناش، عباس؛ الحی، مسلم و خادم کشاورز، مریم. (۱۳۸۸). بررسی سبک‌های حل مسئله و ترس از ابراز وجود در نوجوانان مبتلا به اختلال رفتار هنجاری. فصلنامه روانشناسان ایرانی. ۳ و ۴۴-۱، ۶۸
- کارلو، گوستاو. (۲۰۰۹). اخلاقیات مبتنی بر نوع‌دوستی و توجه به دیگران» ترجمه سید رحیم راستی تبار، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
- گرایی، احسان. (۱۳۹۰). تدوین الگوی شایستگی‌های کانونی و سنجش آن در میان دانشجویان دوره سه کارشناسی کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاه‌های تهران، شهید چمران و فردوسی مشهد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد گروه کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاه شهید چمران
- لیل آبادی، لیدا. (۱۳۹۲). بررسی و مقایسه ویژگی‌های شخصیتی و شیوه‌های فرزندپروری مادران عادی و مبتلا به اختلال سلوکی در مدارس ابتدایی، فصلنامه رهیافتی نو در روانشناسی، سال دوم، شماره ۱۵، ۳-۲۶
- محرابی، شهربان. (۱۳۸۹). مقایسه میزان اختلالات روانی دختران نوجوان با توجه به شیوه‌های فرزندپروری والدین در دبیرستان‌های شهرستان جیرفت، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه علامه.
- محمدی، فریده. (۱۳۷۷). بررسی شیوه حل مسئله در افراد افسرده و مقایسه آن با افراد عادی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه فردوسی مشهد.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۳). تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ چهل و یکم، تهران، صدرا.
- مهرافروز، حجت‌الله. (۱۳۹۰). بررسی رابطه بین نگرش نسبت به شیوه‌های فرزندپروری مادر (اقتدار، منطقی، استبدادی، آزادگذاری)، مکان کنترل و پیشرفت تحصیلی در دانش آموزان پسر پایه چهارم ابتدایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم.
- هیبتی، علیرضا. (۱۳۸۱). بررسی تطبیقی رابطه بین سبک‌های فرزند پروری و رویکردهای یادگیری و پیشرفت تحصیلی دانشجویان. تازه‌های علوم شناختی، سال ۸، شماره ۲، ۴۴-۵۲

یوسفی، آیت‌الله. (۱۳۸۹). رابطه شیوه‌های فرزند پروری با مهارت‌های اجتماعی در دانش آموزان ابتدائی شهر اسفراین، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.

- Biswas, M. (2011). Moral Competency: Deconstructing the Decorated Self. *Vision, 15*(2), 115-125.
- Costin, J., Lichte, C., Hill-Smith, A., Vance, A., & Luk, E. (2004). Parent group treatments for children with oppositional defiant disorder. *Australian e-Journal for the advancement of mental health, 3*(1), 36-43.
- Jormsri, P., Kunaviktikul, W., Ketefian, S., & Chaowalit, A. (2005). Moral competence in nursing practice. *Nursing Ethics, 12*(6), 582-594.
- Kulju, K., Stolt, M., Suhonen, R., & Leino-Kilpi, H. (2016). Ethical competence: A concept analysis. *Nursing ethics, 23*(4), 401-412.
- Lind, G. (2000). The meaning and measurement of moral competence revisited: A dual-aspect model. *Psicologia: Reflexão e Crítica, 13*(3), 399-416.
- Maughan, B., Rowe, R., Messer, J., Goodman, R., & Meltzer, H. (2004). Conduct disorder and oppositional defiant disorder in a national sample: developmental epidemiology. *Journal of child psychology and psychiatry, 45*(3), 609-621.
- Tullett, A. D. (1996). The thinking style of the managers of multiple projects: implications for problem solving when managing change. *International Journal of Project Management, 14*(5), 281-287.
- Zhang, L. F. (2006). Thinking styles and the big five personality traits revisited. *Personality and individual differences, 40*(6), 1177-1187.